

## ناسیونالیسم و رویدادهای کردستان عراق نقدی بر سه نوشته از رفیق عبدالله مهتدی

### منصور حکمت

رویدادهای اخیر در کردستان عراق و رنج و آوارگی میلیونی مردم در برابر هجوم سفاکانه رژیم عراق در عین حال عمق نفوذ تمایلات و اندیشه‌های ناسیونالیستی کرد در صفوف حزب کمونیست ایران را نیز بار دیگر به نمایش گذاشت. من اینجا از ذکر تحرکات و جنب و جوش ناسیونالیستی در سطوح درون تشکیلاتی و آکسیونی میگذرم. چرا که اینبار خوشبختانه و یا متأسفانه این تمایلات در شکل تبیین شده و مکتوب بصورت مقالات و قطعنامه‌هایی وجود دارند و میشود مستقیماً به خود این نوشته‌ها پرداخت. اشاره من به سه نوشته از رفیق عبدالله مهتدی است. نوشته اول، "تحولات عراق پس از جنگ خلیج و سیاست ما" طرح قطعنامه‌ای است که رفیق مهتدی همراه با نامه‌ای مبنی بر اهمیت اتخاذ یک "سیاست فعال" در اختیار دفتر سیاسی گذاشت. نوشته دوم، "تحولات کردستان عراق و روش برخورد ما"، بدنبال ارائه شفاهی قطعنامه اول به جلسه دفتر سیاسی و مشاورین کمونیست (دس بعلاوه رفقا حمید تقوایی و ناصر جاوید) و سپس ارائه آن به جلسه جمع مرکزی کومه‌له در خارج کشور و شنیدن نظرات و انتقادات رفقای فوق تهیه شده است. نوشته سوم مقاله رفیق مهتدی در کارگر امروز شماره ۱۳ است.

بحث من اینست که این سه نوشته، علیرغم تغییر و تعدیلهایی که هر نوشته نسبت به قبلی پیدا کرده است، مبین یک نگرش قویا ناسیونالیستی است که نه فقط در موضع و مضمون، بلکه در متد و مفاهیمی که برای توضیح موضوع مورد بحث بکار میبرد، قرابت چندانی با سوسیالیسم و انترناسیونالیسم ندارد. بعد از طرح بحث اصلی در حاشیه به چند نکته فرعی‌تر در این نوشته‌ها میپردازم.

### ناسیونالیسم کرد در بحران خلیج

ناسیونالیسم در قبال رویدادهای اخیر با مشخصات زیر قابل تشخیص است. این مشخصات را به بارزترین وجه در نظرات و عملکرد احزاب ناسیونالیستی اپوزیسیون کرد عراق شاهد بوده‌ایم. مقالات مورد بحث همین مشخصات را، باشد که با پوشیدگی و ظرافت بیشتری، بروز میدهند:

۱- مقدم کردن تعلق و هویت و مصلحت ملی به هر امر و پرنسپ اجتماعی دیگر. نگرش به تاریخ و واقعیات عینی و سخن گفتن از آنها از زاویه یک ملت، و نه انسان بطور کلی یا یک طبقه اجتماعی. این را به وضوح

در عملکرد احزاب و رهبران "جبهه کردستان" دیدیم. "مصلحت ملی کرد" برای اینها مجوزی بود تا در یکی از سیاه‌ترین لحظات تاریخ دخالت‌های امپریالیستی در جهان، در مقطع رسمیت یافتن مجدد میلیتاریسم (پس از شکست آمریکا در ویتنام)، بعنوان ابزار اصلی در سیاست بین‌المللی قدرتهای امپریالیستی، و در متن قتل عام و انهدام اقتصادی و اجتماعی "یک ملت دیگر"، در اردوی آمریکا قرار بگیرند و به روی بشریت معترض به این تجاوز تف کنند. مجوزی بود تا لبخند زنان نظاره‌گر مصائب مردم عرب باشند. مصلحت ملی برای اینها مجوزی بود تا با ارتجاع اسلامی جبهه تشکیل بدهند. این حق بجانبی از پیشی و تابع نبودن به هیچ محک انسانی و اجتماعی جهان شمول، خصلت عمومی ناسیونالیسم و مذهب و نژادپرستی است. سرکوب مردم فلسطین و بیحقوقی رسمی آنها توسط دولت اسرائیل زیر لوای مصالح ملت یهود و جبران مشقات این ملت در آلمان هیتلری صورت میگیرد. کشتار و درگیری مردم کردستان با مصالح ملت عرب توجیه میشود. حرکت ناسیونالیسم کرد در کل بحران و جنگ خاورمیانه نیز همین بی‌اعتنایی به حداقل معیارها و انتظارات آزادیخواهانه را به نمایش میگذارد.

۲\_ تداعی کردن یک ملت، یا به عبارت بهتر مردم زاده شده در یک چهارچوب مفروض ملی، با ناسیونالیسم و یکی گرفتن اینها. تنزل دادن هویت انسانها به مشخصات قومی آنها و لاجرم تبدیل کردن قومی‌گری و ناسیونالیسم به نماینده طبیعی و خودبخودی ابراز وجود اجتماعی و سیاسی مردمی که بنا به مشخصات زبانی و زیستی‌شان یک ملت نام گرفته‌اند. این در مورد مذهب هم صادق است. تفاوت اینجاست که اگر کسی به‌رحال تحت شرایطی فرضاً میتواند جامعه را به برسمیت شناسی غیر مسلمان بودن خود راضی کند، بریدن از هویت ملی در مخیله کسی نمیگنجد. ظاهراً کسی نمیتواند بنا به تصمیم خود از فردا ایرانی، کرد و یا عرب نباشد. همین نقطه شروع در اذهان توده مردم و در تفکر ناسیونالیستی بطور اخص، مجوزی است برای برسمیت شناختن حس تملک ناسیونالیسم به "ملت" و تعلق وجود و حرکت "مردم یک ملت" به ناسیونالیسم. ظاهراً تا ابد باید بخاطر مصائب مردم کردستان با "رهبران کرد" ابراز همدردی کرد، زلزله در نجف و کربلا را به "رهبران شیعیان جهان" تسلیت گفت، خواستار حکومتی در لبنان و یا در عراق شد که "مسیحی" و "شیعه" و "سنی" و "کرد" بدرست در آن "نماینده‌گی شوند". جریانات ناسیونالیستی در تحکیم این تصور و در جلوه دادن خود بعنوان نماینده طبیعی مردم "هم‌قوم و هم‌وطن" خود نهایت تلاش را میکنند. این یک سرمایه از پیشی برای ناسیونالیسم و مذهب در جدال سیاسی است که کمونیسم بدون نقد آن نمیتواند یک قدم علیه این جریانات به جلو بردارد. نقد هویت ملی و قرار دادن هویت انسانی و طبقاتی نقطه شروع کلاسیک کمونیسم است.

۳\_ معیارهای دلخواهی در قبال محرومیت‌ها، مصائب، حرکات اجتماعی و سیاسی، فرهنگ، هنر، اخلاقیات و غیره انسانها برحسب تعلق و یا عدم تعلق آنها به "ملت خودی". نمونه‌های این کوتاه بینی ضدانسانی ناسیونالیسم را در همه ابعاد زندگی میشود دید. برای ناسیونالیسم ارمنی و ترک در شوروی جنایت یعنی فقط دریده شدن شکم زن حامله ملت خود. تقدیس هنر و اخلاقیات عقب‌مانده ملی توسط چپ‌های جهان سوم از جمله ایران و کردستان نمونه دیگری است. آوارگی ملت کرد بطور واقعی و برای هر ناظر هوشمند امتداد بدبختی و بیخانمانی در کویت و عراق بود، اما برای ناسیونالیسم کرد تاریخ این مصیبت از شروع حملات گارد جمهوری عراق به کرکوک آغاز میشود.

۴\_ و بالاخره باید به مفاهیم و ترمینولوژی و فرمول‌های کلیدی ناسیونالیسم کرد در روایت واقعیات تاریخی اشاره کرد که اینجا و آنجا در تبیین رفیق مهتدی هم خود را نشان میدهند. بحث خیانت آمریکا به کردها، اسطوره نفت کرکوک، توهم به "تصرف نظامی" و تعداد پیشمرگه بعنوان آخرین کلام در پیشروی بسوی رفع ستم ملی بر مردم کرد، نمونه‌هایی از این فرمولها و مفاهیم هستند که پائین تر به آنها میپردازم.

## دو فاز "یا گسستگی مصلحتی تاریخ؟"

مبنای تحلیلی اصلی و محور هر سه نوشته رفیق مهتدی تفکیک دو مرحله در رویدادهای خاورمیانه به دوره "تلاشهای جنگی و سپس جنگ آمریکا در منطقه" و دوره "شورش و قیام مردم در داخل عراق" است. در همان بند اول نوشته اول تاکید میشود که "تشخیص و برسمیت شناختن این تفاوت شرط اساسی موضعگیری سیاسی درست در قبال این تحولات است". نفس دوره بندی و تفکیک جنبه های گوناگون یک پدیده یا روند تاریخی فی نفسه ایرادی ندارد و هر مورخ و تحلیل گری ناگزیر از این دسته بندی هاست. مساله اساسی اینست که نویسنده چه استفاده ای از این دوره بندی میکند و چه احکامی را بر آن بنا میکند. اینجاست که خاصیت سیاسی و ایدئولوژیکی این دوره بندی و در واقع جایگاه سیاسی خود تحلیلگر دارد تعیین میشود. سقوط بنی صدر، برای مثال، بهرحال دوره ای در حیات جمهوری اسلامی را پایان داد و دوره دیگری را آغاز کرد. اما علیرغم همه اهمیت این فاز در تکامل جمهوری اسلامی، هرکس تازه این مقطع را مقطع پایان دموکراسی و شروع استبداد در ایران نام بگذارد فقط لیبرال - اسلامی بودن خودش را نشان داده و بس.

کاربست دوره بندی مقالات فوق هم صرفاً یک ذهنیت ناسیونالیستی کرد را تاکید میکند. خاصیت این دوره بندی در این تحلیل بستن کامل پرونده سیاست تجاوزگرانه آمریکا در منطقه، کنار گذاشتن صف بندی مشخص نیروها در این دوره، تاثیرات آن بر تقابل های سیاسی و اجتماعی منطقه، و در یک کلام گسستن تحلیلی و سیاسی فاز دوم از فاز اول و تبیین فاز دوم بر مبنای یک دینامیسم مستقل است. تمام ربط فاز اول به فاز دوم در این خلاصه میشود که جنگ آمریکا رژیم عراق را تضعیف کرد و لذا نارضایتی های قدیم و جدید مردم امکان بروز پیدا کردند. از اینجا به بعد را دیگر ظاهراً میشود با مقولات و دینامیسم مبارزه خلق علیه یک رژیم دیکتاتوری توضیح داد.

این فاز بندی به این ترتیب بار سیاسی روشنی دارد. این فاز بندی اساساً معطوف به اینست که اولاً، صف بندی اپوزیسیون کرد و انتخاب سیاسی و تاریخی ناسیونالیسم کرد مبنی بر پیوستن به بلوک آمریکا در "فاز اول" به فراموشی سپرده شود. نیروها و رهبرانی که لای میزهای بزرگ و کوچک وزارت خارجه آمریکا پلاس بودند، جریاناتی که در قبال مشقات یک ملت دیگر یک موضع آشکارا سر به امپریالیسم گرفته بودند، دوباره تطهیر بشوند و بار دیگر بعنوان رهبران هر چند کوتاه بین و بورژوا و سازشکار (و دهه صفت کلی دیگر) مبارزه مردم در "فاز دوم" علم شوند و از کمونیستها پیام همبستگی دریافت کنند (قطعنامه اول بند ۴ وظایف).

ثانیاً، این فاز بندی تمام زاویه دید و استدلال و توجیهات ناسیونالیسم طرف مقابل (ناسیونالیسم عرب) در این تقابل را از پیش نامربوط و نشنیدنی اعلام میکند. این عیناً مشابه خط استدلالی لجبازانه و حق بجانب یک ناسیونالیست (کرد) در برابر دیگری (عرب) است. "آن فاز تمام شد. کشته دادید و با آمریکا جنگ کردید و خانه خراب شدید و نیروهای کرد چه کردند و نکردند، ربطی به این مساله ندارد. این فاز دومی است که با مبارزه برحق ملت من شروع میشود". این فاز بندی به این ترتیب حتی خواننده را از شنیدن یک تحلیل ژورنالیستی متعارف که اوضاع فعلی را در پرتو تقابل سنتی دو ناسیونالیسم و تاثیرات بحران خلیج بر هر دو سوی این تقابل بررسی کند نیز محروم میکند.

ثالثاً، با بایگانی شدن "فاز اول" در واقع تمام ریشه های واقعیات امروز و تمام چهارچوب تاریخی و مشخص موضوع مورد بررسی، یعنی مصائب و آوارگی مردم کردستان عراق، عملاً به فراموشی سپرده میشود و تحلیلگر

ما ناگزیر با سبلی از سوالات بدون پاسخ و غیر قابل توضیح مواجه می‌شود (چه شده‌ها و آیاهای مقاله کارگر امروز). در چنین بن بست تحلیلی‌ای است که "چراغ سبز آمریکا"، رفع توقیف از هلیکوپترهای عراقی، و استدلال‌ات مشابه ناسیونالیسم کرد در توجیه این ماجرا، جای خودشان را مقالات فوق نیز پیدا میکنند تا فقدان یک تحلیل واقعی و مارکسیستی را نه پرده‌پوشی بلکه برجسته کنند.

درک درست فاجعه اخیر و پاسخ دادن به سوالاتی که در مقاله کارگر امروز پرسیده می‌شود اتفاقاً منوط به برقرار کردن ربط مستقیم میان رویدادهای اخیر کردستان با جنگ آمریکا در خلیج و شرایط بین‌المللی پیدایش کل بحران اخیر خاورمیانه است. فاز اول با تمام مشخصاتش در فاز دوم حکم میراند. حرکت ناسیونالیسم عرب، موقعیت ناسیونالیسم کرد، مشخصات و تفکر ناظر بر جنبش اعتراضی در کردستان، روانشناسی توده‌ای در کردستان، تناسب قوای نظامی میان دولت و کردها، سببیت حکومت مرکزی در ضد حمله و هراس همگانی از "انتقام صدام"، هزیمت و عدم مقاومت نیروهای کرد، تبیین خود توده‌های آواره از فاجعه، و خلاصه همه مشخصات این به اصطلاح فاز دوم بر مبنای واقعیات دوره قبل شکل گرفتند. آواره کردی که می‌گوید "بوش به ما خیانت کرد" خود دارد نادرستی بحث دوفاز را اثبات می‌کند. بدون ارجاع مستقیم به چهارچوب فکری، اجتماعی، سیاسی و نظامی‌ای که با بحران و جنگ در خلیج شکل گرفت هیچیک از واقعیات و مشاهدات "فاز دوم" قابل توضیح نیست.

علیرغم همه جرح و تعدیل‌های بعدی در طی این سه نوشته، تز دوفاز با همه خواصی که برای آن برشمردم محور هر سه مقاله است. قطعنامه اول به صراحت این دوفاز را تعریف می‌کند. قطعنامه دوم کلاً از "فاز دوم" شروع می‌کند و اشاره‌ای به کل چهارچوب تاریخی و سیاسی‌ای که همه دنیا دارند از آن حرف می‌زنند، یعنی دخالت آمریکا در منطقه ندارد. در این سند آمریکا فقط در نقش حامی عراق در برابر مردم یا جنبش کردستان وارد تصویر می‌شود. سند سوم، مقاله کارگر امروز، سبک تحلیلی ندارد. اما اینجا هم تفکیک دو فاز، در واقع مسکوت گذاشتن "فاز اول"، را به روشنی می‌بینیم. پس از مقدمه‌ای درمورد مصائب مردم کردستان و بدنبال طرح سوالاتی در مورد علل ناکامی خیزش در کردستان مینویسد: "ابتدا به سیر رویدادها مراجعه کنیم." "سیر رویدادها"، اما، خیلی ساده و دلخواهی از "چند هفته پس از" شکست عراق در جنگ با آمریکا شروع می‌شود. اصرار نویسنده در بریدن تجربه کرد از بحران خاورمیانه و رویدادهای بلافاصله مقدم بر آن که دنیا را تکان داد در هر سه نوشته عیان است. اگر این مقالات تز دانشگاهی بودند، بیشک آنها را بعنوان تزهایی نارسا و بی‌مطالعه به محقق باز می‌گرداندند و می‌خواستند ربط مصائب مردم کرد با رویدادهای خیره کننده یکی دو ماهه قبل از آن هم شکافته شود. اما اینها نوشته‌هایی سیاسی‌اند و اگر این ربط را نمیشکافند حکمت سیاسی خاصی دارد که برشمردم.

و بالاخره در حاشیه این را هم باید اضافه کرد که حتی اگر چهارچوب نظری پیشنهادی این مقالات و بحث دوفاز را بپذیریم و مساله را صرفاً بصورت انقلاب و ضد انقلاب در کردستان عراق ببینیم، باز هم استنتاجات و احکام این نوشته‌ها فرسنگها با سنت کمونیستی و لنینی در قبال انقلاب توده‌ای، که خصلت نمای حرکت خود جریانی ما در انقلاب ۵۷ بود، فاصله دارد. اگر انقلاب کردستان واقعی است آنگاه وظیفه شاخص کمونیستها جدا کردن توده زحمتکش از احزاب بورژوازی و جلوگیری از گسترش نفوذ این احزاب بر متن حرکت دموکراتیک در جامعه است. در این تزه‌ها در جهت عکس حرکت می‌شود. تاکید بر اصالت مبارزه توده‌ای به مقدمه‌ای برای نزدیکی به اپوزیسیون ناسیونالیست تبدیل می‌شود.

حلقه دوم در تطهیر ناسیونالیسم کرد

سند اول و دوم هردو بندی دارند که ظاهرا از پیش به انتقاد کسی (که بعدا میگویم کیست) پاسخ میدهند. این جمله در هردو نوشته آمده است: "اینکه شرایط خیزش توده‌های مردم در عراق (کردستان عراق - قطعنامه اول) بر اثر شکست نظامی رژیم عراق در جنگ با آمریکا و موتلفینش فراهم شده، جنگی که خود تجاوزکارانه و با مقاصد امپریالیستی بود، بهیچوجه خیزش توده‌ها را لکه دار یا کمتر قابل پشتیبانی نمیکند". هردو نوشته سپس خواننده را به اینکه انقلابات متعدد در تاریخ، از جمله کمون پاریس و انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، خود بدنبال تضعیف دولت مرکزی در جنگ خارجی رخ داده است ارجاع میدهند تا هر نوع تصویری مبنی بر "لکه دار شدن خیزش توده‌ها" رفع شود.

اشکالات این چند سطر، و در واقع انعکاس ناسیونالیسم کرد در آن، یکی و دوتا نیست. اولاً، در قبال منتقد ناشناس، نویسنده علنا خود را به ندانستن میزند. فکر نمیکنم کسی جایی از این موضع، که "چرا وقتی دولت عراق در جنگ با آمریکا تضعیف شده بود علیه آن برخاستید" به "جنبش کردستان" یا "خیزش توده‌ها" (که بعدا به تفاوت اینها میرسیم) ایرادی گرفته باشد و یا از موضع "مظلومیت رژیم عراق" جنبش در کردستان را کمتر شایسته حمایت دانسته باشد. مساله اصلی‌ای که مدام سرپوش گذاشته میشود و به این شیوه به آن اشاره میشود، و آن چیزی که میتواند در صف چپ و نیروهای ضد امپریالیست موجب کمتر شدن سمپاتی با کردها شده باشد، حمایت اپوزیسیون کرد از سیاست امپریالیستی و میلیتاریستی آمریکا در منطقه است و نه مظلوم پناهی در قبال دولت تضعیف شده عراق. جمله درست که معنی آن را هرکس میفهمد قاعدتا میبایست این باشد: "اینکه اپوزیسیون کرد در جنگ تجاوزکارانه و هژمونی طلبانه آمریکا و متحدین آن جانب امپریالیسم را گرفت بهیچوجه خیزش توده‌ها را لکه دار و یا کمتر قابل پشتیبانی نمیکند". اما رفیق ما درست همین را میخواهد نگوید. ظاهرا نه فقط باید دوفاز در این ماجرا را تفکیک کرد، بلکه حتی خاطره فاز اول را هم از ذهن بیرون کرد.

این "تبیین" در وهله اول این خاصیت را دارد که نه فقط اپوزیسیون ناسیونالیست کرد را از زیر تیغ انتقاد بیرون میبرد، بلکه یکبار دیگر، علیرغم عملکرد اینها در فاز اول (و در واقع حتی فاز دوم) آنها را تاج سر مردم کرد می‌کند و مبارزه مردم کرد را بپای آنها مینویسد. ماحصل این مقدمه چینی هم به روشنی در بخش وظایف دیده میشود:

"برقراری رابطه کمابیش فشرده در سطوح مختلف با اپوزیسیون کرد عراقی بویژه ی.ن.ک.، نوشتن نامه رسمی به آنها در توضیح مواضع خودمان، ابراز همدردی و پشتیبانی و نیز انتظارات و پیشنهاداتمان. تلاش برای پیدا کردن بیشترین دوستان و بیشترین امکانات برای حال و آینده"

اینجا معلوم میشود که آنچه که ما، یا شبیحی که در این نوشته با آن پلمیک میشود، نباید لکه دار بینیم و حمایت مان را از آن دریغ کنیم نه مبارزه مردم، بلکه ناسیونالیسم و سازمانهای بورژوا ناسیونالیستی‌ای هستند که با یک چرخش قلم جای مردم نشسته‌اند و مستقل از اینکه چه میگویند و چکار میکنند صاحب مادرزاد مبارزه مردم (ملت) و صاحب عزادر مصائب آنها محسوب میشوند. درجه نزدیکی‌ای که در بند بالا با اپوزیسیون کرد نشان داده میشود (که تازه اتحادیه میهنی فقط با یک "بویژه" از بقیه سازمانها و جریاناتش تفکیک شده) خلاف تمام خودآگاهی در صفوف سنت کمونیستی در کردستان و گرم تر از حمایتی است که کومه‌له حتی هنگامی که این جریانات در جیب آمریکا هم نبودند از خودش نشان داده. بر مبنای این نوشته‌ها ظاهرا "اپوزیسیون کرد عراقی" کارنامه خود را در این ماجرا بهبود بخشیده. درست هنگامی که سازمانهای اپوزیسیون ناسیونالیست کردستان تصویر خود را رسماً به اونیتا نزدیک کرده‌اند و در فکر تقلید تجارب جنبش

کنترها هستند، ما باید برایشان نامه بنویسیم، ابراز پشتیبانی کنیم، انتظارات مان را بگوئیم، و در بین آنها دنبال بیشترین دوستان بگردیم!

مبارزه مردم هیچوقت برای یک کمونیست لکه دار نیست. مشروط بر اینکه فرد قادر باشد دقیقا مبارزه برحق مردم را از پشت ایدئولوژی و تبلیغات و حرکات سیاسی طبقات حاکمه بیرون بکشد و مرز اینها را باهم نشان بدهد. کسی عملا و واقعا مبارزه مردم را لکه دار میکند که این مرز را انکار و یا کم رنگ میکند. حمایت از مبارزه مردم ایران در سال ۵۷ بدون افشای جریان مذهبی و ملی که مشغول مال خود کردن ماحصل این حرکت اعتراضی بود ممکن نبود. کسانی انقلاب ایران را لکه دار کردند که آن را بیای خمینی نوشتند، برای او نامه دادند و آنجا دنبال بیشترین دوستان برای حال و آینده شان رفتند. از کاسترو و اورتگا و عرفات تا فلان حزب تروتسکیست در انگلستان همدوش بورژوازی غرب و سلطنت طلب ایرانی، انقلاب ایران را با نسبت دادنش به جریان اسلامی لکه دار کردند. امروز، در درون یک حزب کمونیست، از ما خواسته میشود، (و دقیقا بنام مبارزه مردم)، که همین بلا را بسر مردم کردستان عراق بیاوریم. بنابراین اگر هم تذکر لکه دار نکردن مبارزه مردم را بعنوان وعظی نا لازم برای مومنین مودبانه بگوش بگیریم، هنوز معلوم نیست چرا باید به بند چهارم وظایف و در آغوش گرفتن اپوزیسیون ناسیونالیست و سر به آمریکای کردستان عراق گردن بگذاریم. چرا برای مثال به ما توصیه نمیشود که بابت مبارزات مردم جنوب عراق عین همین برخوردها و خوش و بش را با حزب الله ایران و یا "رهبران شیعیان" بعمل بیاوریم؟ اگر عضوی از خود این جریانات بخواهد اینطور به اسم مبارزه مردم خودش را به ما مترقی و شایسته حمایت جا بزند مچش را رو میکنیم. آنوقت چنین حکمی چطور از یک قطعنامه داخلی در حزب کمونیست سر در میاورد؟

نکته جالب توجه دیگر در همان قطعنامه اول که در واقع خصلت خودبخودی و مفروض تمایلات ناسیونالیستی در این نوشته را عیان میکند بند مربوط به وظایف طبقاتی ماست. در بند ۷ وظایف نوشته شده است:

"داشتن یک سیاست فعال و در عین حال بی سر و صدا و محتاطانه برای کمک به جریانات کارگری و کمونیستی در کردستان عراق"

این قاعدتا آن مبارزه "غیر لکه دار واقعی" است که باید مورد حمایت ما باشد و قید "محتاطانه و بی سر صدا" منطقا برای تحریک نکردن دولت عراق آمده. سوالی که برای این جریانات کارگری و کمونیستی، و همینطور من خواننده، پیش میاید اینست که چرا قید محتاطانه و بی سر و صدا در بند مربوط به حمایت از سازمانهای اپوزیسیون کرد نیامده. چرا آنجا خبری از احتیاط نیست. مگر نه اینست که اینها دارند مسلحانه با دولت عراق میجنگند، مگر نه اینست که دولت عراق قبلا، تا آنجا که تبیین های شفاهی دست اندرکاران حزب کمونیست در کردستان گواه مساله است، برای هشدار به شما در مورد نزدیکی به احزاب اپوزیسیون کرد اردوگاهتان را بمباران شیمیایی و غیر شیمیایی کرده و حدود ۳۰ نفر را کشته، بارها اخطار داده و احتیاط در اینمورد یکی از اصول دیپلوماسی کومه له است؟ چرا وقتی پای حمایت از اینهاست این ذوق زدگی و جسارت را میبینیم و در مورد جنبش کارگری تبصره های احتیاط آمیز را شاهدیم؟ توضیح این تناقض را فقط میتوان در سمپاتی ناسیونالیستی عمیق مقاله پیدا کرد که حتی در جزئیات بیرون میزند. ممکن است گفته شود که قید احتیاط در رابطه با عکس العمل جبهه کردستان ضروری شده است. در این حالت آنوقت فهم بند وظایف و نامه همبستگی و همدردی به این جریانات صد مرتبه مشکل تر میشود.

بهرحال سند اول فرمول روشنی دارد. بحث دوفاز زمین را از زیر پای منتقدین طرفداری ناسیونالیسم کرد از

سیاست امپریالیستی در منطقه جارو میکند و زمینه عمومی تطهیر این اپوزیسیون را فراهم میکند. بحث "مبارزه توده‌ها" مقدمه مترقی دانستن ناسیونالیسم کرد را می‌چیند، و بعنوان نتیجه منطقی بحث، بند ۴ وظایف رسماً حمایت از جبهه کردستان و بویژه اتحادیه میهنی و رابطه فشرده با آنها را تبلیغ میکند. در ظرف ۳ صفحه سوسیالیست منتقد ناسیونالیسم و امپریالیسم خودش را مشغول دوستیابی میان آنها پیدا میکند. تصویب چنین موضعی حزب کمونیست و سنت طبقاتی ما در کردستان را عملاً دود میکند و به هوا میبرد.

### از ناسیونالیسم رسمی به ناسیونالیسم منتقد

ممکن است برای کسی که قطعنامه اول را خوانده باشد دو نوشته بعدی پیشرفت و اصلاح جدی بنظر برسد. چرا که در این اسناد اپوزیسیون کرد اگر نه زیر نقد کمونیستی، لاقلاً زیر سوال برده شده است. واقعیت امر اینست که از این سند تا نوشته کارگر امروز اصل موضع و جهت‌گیری اساسی تفاوتی نکرده است. بحث دوفاز در هر سه نوشته سر جای خودش هست. ناسیونالیسم کرد از این بابت مورد انتقاد قرار می‌گیرد که در امر مشترک خود با مردم به روشهای از بالا و بند و بست با امپریالیسم متوسل میشود و "نه قادر و نه مایل است که به توده‌های مردم و به مبارزه و بسیج آنها اتکاء کند، بلکه برعکس به نوبه خود شرایط این را که ملت کرد قربانی توطئه‌های امپریالیستی قرار بگیرد تسهیل کرد". این گذاری است از قبول غیر انتقادی ناسیونالیسم مسلط (سربه امپریالیسم و ضد مردمی) به موضع سنتی ناسیونالیسم رادیکال شبه سوسیالیستی. گناه ناسیونالیسم رسمی همچنان کوتاهی، اشتباه و، در رادیکال‌ترین تبیین، خیانت به امر ملت خودی است. این جریان مستقل از ملت خود و بعنوان نیرویی در کشمکش طبقات، چه در عراق و کردستان و چه در مقیاس جهانی نگریسته نمیشود. در مقاله کارگر امروز، آخرین نوشته، عین همین تم و همین انتقاد میاید. ناسیونالیسم کرد از بابت دل بستن به حمایت آمریکا و گره زدن سرنوشت مردم کردستان به پشتیبانی این کشور مورد انتقاد قرار می‌گیرد.

اما برای یک کمونیست موضوع اصلاً از اینجا شروع نمیشود. شروع و محور نقد نه توهم به حمایت آمریکا از اپوزیسیون کرد بلکه حمایت خود اپوزیسیون کرد از آمریکاست. برای مفسری که از زاویه یک ملت به مساله نگاه میکند، این وارونگی در صورت مساله اجتناب ناپذیر است، و بحث دوفاز هم همین وارونگی در نگرش به مساله را توجیه میکند. انتقاد یک کمونیست به حرکت ناسیونالیسم کرد از فاز اول شروع میشود و موضوع آن هم بدواً امر ملت کرد نیست، چرا که این حتی بطور عینی هنوز به جلوی صحنه نیامده. اپوزیسیون ناسیونالیست کرد در یک مقطع تعیین کننده در حیات جامعه معاصر بعنوان یک ابزار توجیه امپریالیسم و میلیتاریسم بورژوازی عمل کرد. هنوز مبارزه و بعد آوارگی در کردستان شروع نشده کارگر و سوسیالیست آمریکایی که میخواست جلوی هجوم هیات حاکمه آمریکا به منطقه خلیج را بگیرد (امری که بدنبال خودش اشغال کوبا، تکرار ویتنام‌ها، یک فاز جدید در مردم فریبی بورژوازی غربی، بسیج ناسیونالیستی در آمریکا و اروپا، احیای راسیسم، میلیتاریزه شدن محیط کار، غیر قانونی شدن کمونیسم هر جا که دستشان برسد، سرکوب نظامی حکومت‌های پیشرو و کارگری آینده در هر گوشه جهان و در یک کلام یک نظم نوین ارتجاعی بورژوازی را بدنبال خواهد آورد) باید شاهد این باشد که جماعتی از قول یک ملت محروم هر روز در صفحه تلویزیونها حمایت خود را از این نظم نوین ابراز میکنند و کسانی که دارد علیه‌شان به عنوان مرتجع و آدمکش کمپین میشود را ناجی مردم خود قلمداد میکنند. کمونیست غیر ملی، قبل از همه این مبارزات مردمی و آوارگی‌ها، شاهد اینست که جماعتی به اسم منافع یک ملت به مصیبت ملت دیگری لبخند میزنند، حاضرند روز عزای ملی در کشور همسایه شان روز ملی آنها باشد، و به این ترتیب شکافی میان دو ملت ایجاد میکنند که تا همین الان بجرم تلاش برای پرکردن آن کمونیستهای زیادی از همان دو ملت جان خودشان را گذاشته‌اند. لکه‌ای که یک

کمونیست بدامن ناسیونالیسم کرد میبندد در فاز اول، فاز حمایت از آمریکا، است و نه صرفاً فاز دوم، فاز عدم حمایت آمریکا. این انتظار که کمونیست انترناسیونالیستی از همان مرز و بوم در این میان، در همان فاز اول، برخیزد و او هم، آنطور که تروتسکی علیه بوند کرد، بگوید به حساب تقسیمات ملی شما "منهم کرد هستم و چیز دیگری میگویم"، این انتظار که کارگر اروپایی و آمریکایی و عرب، "کرد" دیگری را هم ببیند که به او نمونه‌ای از اصالت هویت طبقاتی و کذب هویت ملی کارگر بدهد، این انتظار که کسی در دفتر سیاسی را بگوید و خواستار "سیاست فعالی" در قبال سوء استفاده ناسیونالیسم کرد از ستم کشی مردم کردستان برای تیز کردن تیغ بورژوازی جهانی در نظم نوینش بشود، اینگونه انتظارات اولیه سوسیالیستی و انترناسیونالیستی ظاهراً از سر ما زیاد است. ما باید از بابت اضافه شدن یک بند انتقادی نسبت به بی‌عرضگی اپوزیسیون کرد عراق و دو سوال که حاکی از وجود ملاحظه‌ای در فکر نویسنده نسبت به این جریان است، خوشنود باشیم.

واقعیت اینست که این "پیشرفت" نیازی به اندیشه و نقطه عزیمت سوسیالیستی خاصی ندارد. هر روشنفکر کرد که از انسان دوستی کافی برخوردار باشد، ویتنام یادش نرفته باشد، هنوز ضد امپریالیسم دهه شصت رنگی در خونش باقی گذاشته باشد، از همان اول از خوشترقی اپوزیسیون کرد برای آمریکا ناخوشنود میشد و میدانست که "این جنبش توده‌ای را باید از احزاب ناسیونالیستی سنتی در رهبری آن تفکیک کرد". اما اشکال عملی ناسیونالیسم رادیکال، صرفنظر از محدودیت مسائل و مشغله‌هایش به ملت خود و مقدرات آن، اینست که در برابر موفقیت ناسیونالیسم رسمی خلع سلاح میشود و به آن ملحق میشود و تنها در شکست آن به سخن درمیآید. در فاصله مقاله اول (اعلام همبستگی با اپوزیسیون کرد) با مقالات دوم و سوم (انتقاد به آن) اپوزیسیون ناسیونالیست در کردستان خراب میکند. قبل از این شکست، انتقاد "توهم به حمایت آمریکا"، "نه میخواهد و نه میتواند به توده‌ها تکیه کند" و غیره نه به جلوی ذهن یک مفسر ناسیونالیست رادیکال رانده میشود و نه به صفحات سند اول. تبیین ضمنی در این دوره این است که "شاید این بار خبری بشود". مقاله کارگر امروز بخوبی گواه طی شدن همین سیکل، از امید به اپوزیسیون کرد و همبستگی و ارائه پیشنهاد به آن تا دل کندن و انتقاد از آن، در طول این سه مقاله است. اگر آمریکا "خیانت" نمیکرد، اگر رژیم عراق سرنگون میشد و جبهه کردستان در ائتلاف با حزب الدعوه و شیوعی‌ها و غیره به قدرت میرسیدند، آنوقت ما اسناد دوم و سوم را نمیداشتیم. آنوقت ناسیونالیستهای رادیکال سلیمانیه و کرکوک هم در درایت و سیاست شناسی رهبران کرد سخنوری میکردند. انتقاد "فاز دومی" به اپوزیسیون ناسیونالیست کرد را فقط میشود به اعتبار تعیین تکلیف "فاز دوم" مطرح کرد و تمام انتقادات مقالات دوم و سوم به این جریانات نه انتقاد سوسیالیستی، بلکه انتقادات ناشی از مشاهده شکست ناسیونالیسم رسمی است.

## ناسیونالیسم و خط رسمی حزب در جنگ خلیج

قبلاً اشاره کردم که نوشته‌های اول و دوم پیشاپیش (بندهای ۳ و ۴ قطعنامه اول و بند ۵ قطعنامه دوم) دارند با کسانی که معرفی نمیشوند پلمیک میکنند. تذکر مربوط به لکه‌دار نشدن جنبش مردم، مثالهای تاریخی در مورد اینکه انقلابات معتبر در سنت کمونیسم، کمون پاریس و انقلاب ۱۹۰۵، هم در متن جنگ خارجی پیدا شدند، قرار است از پیش به نظریه‌ای که تصور میشود با یک دید کمتر حمایت‌آمیز به "جنبش کردستان" نگاه میکند پاسخ بدهد. طرف این پلمیک تلویحی، دفتر سیاسی و خط رسمی حزب کمونیست در قبال کل بحران خاورمیانه است. ظاهراً کم توجهی به مبارزه مردم در کردستان از نظر نویسنده نتیجه‌گیری قابل انتظاری از موضع ما در قبال کل بحران است، و از اینرو لازم میدانند که مقدسات کمونیستی (کمون پاریس، مبارزه مردم و غیره) را یادآوری کند تا با این کم توجهی محتمل ما مقابله کند. این لااقل استنباطی است که از بندهای مقدمات این دو سند بدست میآید. اما در بند ۵ وظایف در سند اول تازه معلوم میشود که نگرانی از موضع



دفتر سیاسی در قبال رویدادهای کردستان عمیق تر از اینهاست و به اختلافی جدی تر با نظرات د.س در مورد موضعگیری درباره کل بحران خاورمیانه (همان فاز اول) مربوط میشود. مینویسد:

"بیرون آوردن رادیو از فضایی که بهررو مناسب با مراحل اول بحران و جنگ خلیج بود و در چشم مردم عراق (و بویژه بخش کردستان آن که با رادیوی ما آشنایی دارند) ممکن است به دفاع از رژیم عراق تعبیر شود."

اجازه بدهید اول تکلیف یک نکته را روشن کنیم. از تاریخ ۱۰ ژانویه ۹۰، اگر نه زودتر، تا تاریخ نوشته شدن این اسناد، متن و نوار هیچ برنامه رادیویی صدای حزب و صدای انقلاب به خارج کشور نرسیده. حتی یک مسافر که با خود نامه‌ای از ک.ر.ر بیاورد نبوده. تماس تلفنی با عراق قطع بوده. لاجرم نه ما و نه رفیق مهتدی از اینکه چه فضایی بر رادیوهای ما حاکم است و چه برنامه‌هایی پخش میکند اطلاعی نداشته‌ایم. در همین مدت هیچ گزارشی از نظر مردم عراق و بویژه بخش کردستان آن که با رادیوی ما آشنایی دارند در مورد برنامه‌های رادیویی بدست ما نرسیده است. اما آنچه که هردو مطمئنیم در این مدت در مورد بحران و جنگ خلیج از رادیو پخش شده اسنادی است که از طرف دفتر سیاسی بعنوان موضع رسمی حزب در نشریه کمونیست به چاپ رسیده. بنابراین "فضای رادیو" لفظ مخفیه و پوشیده‌ای است برای "موضع د.س". به همین ترتیب "تعبیر مردم عراق بویژه بخش کردستان" جانشینی برای تعبیر خود نویسنده است. آنچه که بعنوان یک توصیه خیرخواهانه در مورد رادیو، که گویا آنقدر روشن و قابل توافق است که نیازی به توضیح و اثبات هم ندارد، بیان میشود، در واقع بیان اختلاف با موضع د.س است. اینجا در واقع این دارد گفته میشود که "با شروع فاز دوم و طرح مساله کرد، موضع د.س باید تعدیل بشود وگرنه دفاع از عراق محسوب میشود".

اولا، منفعت ملی ظاهرا میتواند رنگ حقیقت را هم عوض کند. اگر موضع د.س در قبال بحران خاورمیانه پرو-عراقی بوده و یا میتوانسته چنین تعبیر بشود این را باید در همان چهارچوب نشان داد، علیه آن ایستاد و موضع سوسیالیستی را بیان کرد. اگر نه، آنوقت با ورود ملت کرد به صحنه، حقیقتی که ما داریم در این مواضع مان برای توده کارگر و زحمتکش روشن میکنیم تعدیل نمیشود و تغییری در خصلت موضع ما نسبت به به واقعیات مورد بحث داده نمیشود. اینکه تعبیر پرو-عراقی از موضع حزب حاصل تغییر فضا در کردستان عراق است در خود بند مربوطه معلوم است. اما این فضا در چه جهتی تغییر کرده است؟ روشن است که کرد به مشابه یک ملت به صحنه آمده و مصلحت ملی به شاخصی تبدیل شده که این ملت با این رهبری‌ای که دارد تمام صفتبندی در بحران خاورمیانه را با آن قضاوت میکند. برای ناسیونالیسم رسمی کرد موضعی که برای تداوم عملیات طوفان صحرا تا سقوط حکومت عراق هورا نکشد پرو عراقی است. برای ناسیونالیسم رادیکال کرد موضعی که فاز بندی فوق الذکر را برسمیت شناسد، محور شدن مصلحت ملی کرد در تاریخ جهان از اواسط اسفند ۶۹ را هضم نکند و هنوز مساله نظم نوین ارتجاعی بورژوازی در مقیاس جهانی محور درکش از رویدادهای منطقه باشد پرو-عراقی است.

ثانیا، وقتی این حساسیت به پرو-عراقی "تعبیر شدن" برنامه رادیو را با آن عدم حساسیت مطلق در قبال پرو-آمریکایی بودن اپوزیسیون کرد کنار هم میگذاریم، بعد از تعجب، فقط به یک نتیجه میرسیم و آن اینست که نقطه عزیمت نویسنده تفاوت چندانی با تمایلات رایج مردم عادی در کردستان عراق، و تازه آن بخش مردم که با افق اپوزیسیون ناسیونالیست بار آمده‌اند، ندارد. برای آنها هم یکی زشت و دیگری قابل اغماض است.

ثالثا، موضع دفتر سیاسی در قبال بحران و جنگ خاورمیانه از طرف بخشی (تا آنجا که ما مطلع شدیم بخش

کمی) از رفقای حزبی از همان اول نسبت به عراق ملایم تلقی شد. این ایراد از زوایای مختلفی مطرح می‌شد. یکی موضع انساندوستانه و بنظر من کم سیاسی و محدودنگری بود که ستم بر مردم کویت را میدید، اما متوجه نبود که با حتی پذیرش صورت مساله محکومیت عراق صدای حزب کمونیست ایران، مثل همه لیبرال‌ها و انساندوست‌های نیمه وقت دنیا، ضمیمه چه ماشین تبلیغاتی عظیمی می‌شد که جنایاتی صدها هزاربار ضدانسانی تر و وسیع تر را تدارک میدید. این زمانی بود که جنگ شروع نشده بود. ما از هیچکس کمتر به ماهیت رژیم عراق واقف نبودیم و نسبت به مردم کویت و کارگران مهاجری که اکثریت عظیم اهالی این کشور را تشکیل میدادند و در ادامه این اقدام عراق دربردار شدند، کمتر دلسوز نبودیم. اما این را، از آنجا که به آینده کل دنیا و کل بشریت نگاه کردیم، درک کردیم که نباید بگذاریم حزب کمونیست بازیچه سیاست بورژوازی و امپریالیستی در مقیاس جهانی بشود. حزب کمونیست از این بحران جهانی سربلند و با افتخار بیرون آمد. نوشته‌ها و اعلامیه‌های ما، در هرجا و به هرزبانی که پخش شد، بعنوان نظرات رادیکال، آزادیخواهانه و انقلابی مورد استقبال قرار گرفت.

اگر انساندوستی محدودنگر لااقل بدلیل عشق به انسانهای ساکن کویت کل بشریت را در دهها سال آینده فراموش میکرد، ناسیونالیسم کرد فقط از سر مصلحت ملی‌اش به ما ایراد میگرفت. همان جریانی که، دو سال قبل، از جمله با این انتقاد به جدال با ما آمده بود که گویا رابطه کومه‌له با عراق را تیره میکنیم و میخواهیم از زیر بار مسئولیت جمعی ایجاد این تماس شانه خالی کنیم، همان جریان حالا یاد انتقاد به رژیم عراق افتاده بود. علتش روشن است. در این ماجرا تضعیف دولت عراق و بالا گرفتن جنیش در کردستان و وزنه شدن اپوزیسیون کرد را میدید. کارآکتر رژیم عراق از بمباران مردم شهرها و کارگران پالایشگاهها و کارخانه‌های ایران، مردم حلبجه و اردوگاه کومه‌له تا اوت ۹۰ تغییری نکرده بود. چیزی که تغییر کرده بود و یا انتظار میرفت تغییر کند قدرت رژیم عراق در صحنه داخلی بود. بنابراین زمان ظاهرا برای ایجاد پیشینه انتقادی نسبت به رژیم عراق مناسب شده بود.

این جهت عمومی‌ای است که ناسیونالیسم کرد در حزب کمونیست طی میکند. مقالات فوق هم در این متن قرار میگیرند و در این متن اهمیت پیدا میکنند. بحث دو فاز و "تغییر فضای" تبلیغات رادیویی، فرمول‌هایی است برای تغییر روش حزب کمونیست ایران نسبت به کل بحران خاورمیانه در جهت افق ناسیونالیستی در کردستان.

## تکرار مفاهیم و توجیهات ناسیونالیسم کرد

یک نکته آزار دهنده در هر سه نوشته محدود ماندن آنها در چهارچوب مقولات و ذهنیات ناسیونالیسم سنتی کرد است. گویی چون مساله کرد مطرح است، تفکر مارکسیستی و سوسیالیستی و مفاهیمی که این تفکر برای فهم و تحلیل تحولات اجتماعی بدست داده است کاربست خود را از دست میدهند و مقولات و مفاهیم ناسیونالیستی موضوعیت پیدا میکنند. این را کمابیش در همه سطوح این سه نوشته، در تحلیل رویدادها، در انتخاب کلمات، در تعیین موضوعاتی که باید مورد اشاره بگیرد و غیره میتوان دید. از بین اینها من به چند نمونه برجسته اشاره میکنم.

## ماجرای "خیانت آمریکا"

انتقاد از آمریکا تحت این عنوان که به کردها "خیانت" کرده است، فرمولی است که جریان ناسیونالیست کرد

در عراق، و به تبع آنها بخش وسیعی از مردم آواره کرد، در توضیح علل فاجعه اخیر بکار میبرند. برای ناسیونالیسم رسمی کرد که در طول جنگ آمریکا در خلیج کنار آمریکا ایستاد و استراتژی خود علیه دولت عراق را به سرنگونی رژیم عراق توسط آمریکا گره زد، این فرمول شاید هنوز محلی از اعراب داشته باشد. میگویم "شاید" چرا که بیانات رسمی دولت آمریکا و هزار و یک ایماء و اشاره رسمی و غیر رسمی آن در طول این جنگ حاکی از آنست که اپوزیسیون بورژوازی کرد سیاست رسمی آمریکا را به میل خود و بشیوه‌ای غیر واقعی تعبیر کرده است. پائین تر به این تعابیر و خواص آن برای جبهه کردستان می‌رسیم. فعلا تاکیدم بر این مساله است نسبت دادن خیانت به آمریکا و غرب در قبال کردها، خود ائتلاف و حس وحدت اپوزیسیون کرد با آمریکا در طول جنگ خلیج را تاکید میکند. همانطور که اظهارات رضا پهلوی مبنی بر اینکه آمریکا به پدر ایشان خیانت کرده است در نظر هر ناظر بیطرف تاکیدی بر آمریکایی بودن رژیم شاه است. نه برای رضا پهلوی و نه برای جبهه کردستان چنین فرمولی قبح خاصی ندارد، چرا که واقعیت قبیح ائتلاف با آمریکا، آمریکایی بودن، قبلا مشروع جلوه داده شده بود. همین فرمول و همین بی اعتنائی به قبح این فرمول در مقالات مورد بحث ما نیز منعکس است. قبلا گفتم که اتحاد "فاز اولی" جبهه کردستان با آمریکا عامدانه از تصویر بیرون گذاشته میشود. اولین جایی که آمریکا و کردها در یک جمله و در متن یک رابطه مورد اشاره قرار میگیرند آنجاست که صحبت از حرکت آمریکا و یا توطئه آمریکا علیه کردهاست:

"سیاست آمریکا ترجیح دادن رژیم کنونی بر هر انقلاب مردمی و بر اپوزیسیون موجود بوده و بهمین دلیل تا کنون دست صدام را در سرکوب مردم باز گذاشته و حتی تلویحا وی را تشویق کرده است" (قطعنامه اول)

"سیاست آمریکا در قبال خیزش توده‌ای در کردستان آشکارا حمایت رژیم عراق در مقابل قیام مردم بود. دولت آمریکا چه با اعلام حمایت سیاسی از رژیم عراق در مقابل "خطر تجزیه و آشوب" و چه با باز گذاشتن دست ارتش عراق و حتی تسهیل کار وی در این سرکوب این هدف را دنبال میکرد که..." و نیز "به این معنا سیاست سرکوب جنبش مردم در کردستان عراق حقیقتا یک سیاست امپریالیستی بود و باید گفت که با شکست قیام و... این سیاست امپریالیستی دستکم در این مرحله به اهداف خود رسیده است." (قطعنامه دوم)

همین ایده آمریکا "دست عراق را باز گذاشت" به انحاء مختلف و دیگر کمابیش با فرمولبندی‌های رایج تر آن در مقاله کارگر امروز مطرح میشود. برای مثال نویسنده از "تغییر چشمگیر در سیاست آمریکا" پس از شروع اعتراضات داخلی یاد میکند و پاراگراف‌های متعدد با روح انتقاد از این سیاست "تغییر یافته" بدنبال آن می‌آورد:

"ابتدا شهرهای جنوبی عراق و سپس به فاصله کمی شهرها و مراکز شمال کشور، که از کردها تشکیل میشود، سر به شورش برداشتند. ... اینجا دیگر سیاست آمریکا تغییر چشمگیری پیدا کرد. تلاش برای سرنگونی رژیم عراق، چیزی که برنامه اعلام نشده آمریکا و متحدین آن در جنگ بود، موقتا هم که شده در مقابل شورشهای مردم خود را به دفاع از حاکمیت دولتی و تمامیت ارضی عراق داد و آمریکا تلویحا و علنا اعلام کرد که ازدولت مرکزی در مقابل "آشوب و آناشوی" حمایت میکند. فشار به رژیم عراق آشکارا جای خود را به باز گذاشتن دست حکومت در سرکوب مخالفان داد.... درحالی که حملات حکومت به کردها شروع شده بود، آمریکا ممنوعیت روی پرواز هلیکوپترهای عراقی در آسمان این کشور را، که بلافاصله پس از ختم جنگ برای مقاصد نظامی خود به این کشور تحمیل کرده بود لغو نمود"

پس از این اظهارات پارگراف طولانی‌ای در مورد تاثیرات آوارگی کردها بر افکار عمومی می‌آید. این بخش مقاله این استنباط را می‌دهد که گویا جوانب "زشت" سیاست آمریکا در منطقه و این واقعیت که "جنگ آنقدرها هم با نیت حسنه و هدفهای عادلانه و اخلاقی همراه نبوده است" تازه با آوارگی کردها برای افکار عمومی قابل مشاهده شده است. مقاله سپس مستقیماً به مسئولیت آمریکا و غرب و خیانت آنها به مردم کرد اشاره می‌کند:

در مقابل این وضع دولتهای غربی برای شستن دست خود از بار این مسئولیت و برای اینکه نگذارند چهره زجرآلود آوارگان تصویر نظم نوین امپریالیستی را بیش از این آلوده کند به تکاپو افتاده‌اند، ارسال کمکهای غذایی و دارویی اگر نتواند و یا اصلاً محلی نگذارد که جراحات انسانی عمیق ناشی از احساس خیانت و توطئه را در توده‌های کرد التیام دهد، باری قرار است عذاب وجدانهای لیبرال را تسکین داده و منتقدین دموکرات را آرام سازد"

نویسنده، منتقد "احساس خیانت" در توده‌های مردم نیست، بلکه آن را به نحوی تائیدآمیز و با ارائه "فاکت" از "چرخش آمریکا" و رفع توقیف از هلیکوپترها گزارش می‌کند. در این مقاله احساس خیانت کردها احساسی مشروع تلقی می‌شود که به شانه خالی کردن طرف مقابل، آمریکا و غرب، از تعهداتش دلالت می‌کند. "دست رژیم عراق را باز گذاشتند"، "به هلیکوپترها اجازه پرواز دادند"، "سیاست آمریکا چرخش کرد"، "سیاست سرنگونی رژیم عراق جای خود را به حمایت از آن داد". اینها ادعای نامعنا ناسیونالیسم کرد علیه آمریکا و توجیهاتی برای هزیمت بی مقدمه و ناگهانی نیروهای اپوزیسیون کرد در برابر نخستین پیشرویهای ارتش عراق است. معنی احساس خیانت، انتظار از آمریکاست. اینجا مضمون این انتظار هم بیان شده: عدم چرخش در سیاست آمریکا و ادامه یافتن کمپین آمریکا برای سقوط رژیم عراق. از نظر عملی این معنایی بجز شکوه از عدم ادامه عملیات طوفان صحرا ندارد. یعنی ادامه یک تجاوز امپریالیستی و خانه خرابی میلیونی مردم عراق و کویت. ناسیونالیسم کرد توده وسیعی از مردم کرد را به اینجا رسانده است که این را بخواهند. رفیق مهتدی ظاهراً متوجه قبح این موضع نیست. نه فقط افشا کننده و منتقد این خواست توده‌های مردم کردستان و در واقع پلاتفرم تبلیغاتی ناسیونالیسم کرد بعد از شکست نیست، بلکه بر آن صحنه می‌گذارد. اگر کسی نویسنده را نشناسد و از ایدئولوژی و تعلق حزبی او خبر نداشته باشد، میتواند مقاله کارگر امروز را بسادگی یکی دیگر از بیانات سخنگویان ناراضی‌تر جبهه کردستان تلقی کند. جبهه‌ای که نه فقط دخالت نظامی آمریکا را مشروع تلقی می‌کند بلکه علیرغم قرارداد آتش بس بین عراق و آمریکا، هنوز خواهان تداوم این دخالت است.

واقعیت اینست که آمریکا خیانت خاصی به اپوزیسیون ناسیونالیست کردستان نکرد. چرخش خاصی در سیاست آمریکا وجود نداشت. این فرمولها ابزار اعمال فشار اپوزیسیون کرد به آمریکا و گرفتن امتیاز در فردای شکست است. اینها ابزار استفاده اپوزیسیون کرد از آوارگی مردم کردستان بعنوان یک سرمایه سیاسی است.

سیاست آمریکا در عراق هیچگاه ناظر بر تشکیل یک حکومت ائتلافی از اپوزیسیون کرد، حزب‌الدعوه و شیوعی‌ها و غیره نبود. از ابتدا به مساله تمامیت ارضی عراق تاکید کردند، از ابتدا گفتند که رژیم تضعیف شده عراق را بر اپوزیسیون آن ترجیح می‌دهند، از ابتدا با صراحت اعلام کردند که دامنه کمپین نظامی ائتلاف به پس گرفتن کویت و تخریب ماشین جنگی عراق محدود می‌شود و سیاست جایگزینی صدام را پس از ختم جنگ و به طرق سیاسی و مسالمت‌آمیز و با اجتناب از بی‌ثبات کردن اوضاع عراق دنبال خواهند کرد. و بالاخره هم عملاً قبل از آنکه جنبشی در جنوب یا شمال عراق آغاز شود قرارداد آتش بس با عراق را امضاء کردند و به عملیات نظامی خود خاتمه دادند. اگر "سیاست اعلام نشده" ای مبنی بر سرنگونی رژیم عراق در کار

بود هم هر ناظری باید بفهمد که این با آتش بس منتفی محسوب میشود. اما اپوزیسیون ناسیونالیست کرد از دادن تصویری غیر از این از سیاست آمریکا و از خوراندن تبلیغاتی که سران ائتلاف اینجا و آنجا برای اعمال فشار بر عراق در مورد تصرف بغداد و سرنگونی رژیم عراق براه میانداختند، به مردم کردستان نفع معینی را دنبال میکردند. "آمریکا با ماست"، "قرار است رژیم عراق سرنگون شود"، "حکم حکومت در کردستان در جیب ماست" و غیره ابزار کشاندن توده مردم عاصی از رژیم عراق به پشت سیاستهای ناسیونالیسم کرد بود. اعلام حمایت آمریکا از خود عینا حرفی است که در این دهساله ورد زبان سلطنت طلب ایرانی و حتی مجاهدین بوده. این یک روش گسترش نفوذ در فضای قدرگرایی توده‌ای و نگاه به بالای مردم و ابزار گسترش این فضا است.

بحث رفع توقیف هلیکوپترها برآستی تاسف آور است. این توجیهی برای هزیمت جبهه کردستان است. شخصا بیاد ندارم هیچیک از دست اندرکارهای جنبش کردستان در ایران و عراق تا امروز چنین نقش شامخی به هلیکوپتر داده باشد. تا حدی که بعنوان یک فاکتور قابل ذکر در شکست "مردمی برگزیده از موج اعتراض و خیزشها که خود را کاملا پیروزمند احساس میکردند" مطرح شود. گذشته از این، از نظر عینی این ادعا نادرست است. پس از اولین پرواز هلیکوپترها، که خود بدنبال سرنگون کردن دو هواپیمای عراقی پس از آتش بس بود، شوارتسکف راسا از اینکه در معاهده آتش بس فقط ممنوعیت پرواز هواپیمای با بال ثابت را گنجانده است در پیشگاه اپوزیسیون عراق اظهار تاسف کرد. اپوزیسیون کرد سرخود هلیکوپترها را هم وارد مواد قرارداد کرده تا امروز گواه بیشتری مبنی بر جرزنی و خیانت آمریکا داشته باشد. پیدا شدن سروکله این ادعا در مقاله مورد بحث دامنه تسلط ذهنیات ناسیونالیسم کرد بر این نوشته را می‌رساند.

بحث خیانت آمریکا مکمل سیاست پیشروی به حمایت آمریکاست. نمیتوان به دومی انتقاد داشت و ایراد اولی را متوجه نشد. نفس تبیین مساله بصورت خیانت آمریکا به معنای اعلام مشروعیت دخالت امپریالیستی در عراق، تمایل به تداوم عملیات ویرانگر طوفان صحرا و راضی بودن به تبدیل مردم کردستان به مشابه یک ملت، مانند اسرائیل، به زائده و پایه دخالت دراز مدت امپریالیستی در منطقه است. به این بعدا میرسم.

### "پیشروی جنبش کردستان" و تصرف "گرکوک و مناطق نفت خیز"

در این سه نوشته به دفعات به مقوله "جنبش کرد" و یا "جنبش کردستان بر میخوریم. حذف صفتی که قاعدتا باید این جنبش را توصیف کند، مانند خودمختاری طلبانه، ملی، و مشابه اینها در سنت تبیین حزب کمونیست ایران از مساله کرد گامی اساسی به عقب است. این بازگشتی است به تبیین ناسیونالیستی که در آن جنبش موسوم به "جنبش کردستان" نه بصورت یک جنبش ملی و یا خودمختاری طلبانه در کنار و موازی سایر جنبشهای اجتماعی دیگر در کردستان، نظیر جنبش کارگری، جنبش دموکراتیک، جنبش زنان و غیره، بلکه بصورت ظرف عمومی هر حرکت اعتراضی و جنبش مادر در کردستان معرفی میشود. مقوله "جنبش کردستان" به این ترتیب بار طبقاتی خود را از دست میدهد و ماوراء طبقات و مقدم به طبقات معرفی میشود. در این باره قبلا بحث زیادی در حزب کمونیست شده و خیلی وقت بود که این عبارت به این صورت توسط مبلغین و مروجین حزب بکار نرفته بود. رویدادهای اخیر فعلا این تاثیر را داشته است که این نوع مفاهیم ناسیونالیستی را حتی در صفوف ما زنده کند.

نگرش به آنچه میگذرد بعنوان "جنبش کردستان" همراه خود پذیرش هرچه در این انبان ریخته شده بعنوان اجزاء و مشخصات جنبش کردستان را اجتناب ناپذیر میکند. اپوزیسیون ناسیونالیست، رهبران آن، شعارهای مطرح شده و نشده، روشها و اقداماتی که در متن این "جنبش کردستان" صورت گرفته‌اند همه و همه برای کسی که

اینگونه به مساله نگاه میکند به "جنبش کردستان" تعلق دارند. نوشتن نامه حمایت به اپوزیسیون ناسیونالیست کرد که در مقالات دوم و سوم از تناقض منافع آن با توده‌های زحمتکش صحبت میشود حاصل صدور کارت عضویت از پیشی آنها بعنوان بخشی از "جنبش کردستان" است.

اما مساله به همین محدود نمیماند. "جنبش کردستان" با این خصلت معرفه و کلی خود، پیوستگی تاریخی خاصی بدست میآورد و گذشته و سنتی برایش ساخته میشود که نویسنده ناگزیر است امروز این جنبش را در پرتو این گذشته بفهمد. این را در بحث خیانت آمریکا میشود دید. قطعا نویسنده بهیچوجه حاضر نخواهد بود با همین لحن از "احساس خیانت" کارگران بلوک شرق نسبت به غرب، یا جنبش کارگری کردستان نسبت به آمریکا، صحبت کند. حتی اگر چنین احساسی واقعا وجود داشته باشد معلوم است که یک کمونیست از همان ابتدا با تلخی و انتقاد از نفس این احساس صحبت میکند و به گزارش تائید آمیز آن دست نمیزند. اما ظاهرا "جنبش کردستان" با سنت و پیشینه‌ای که برایش ساخته شده چنین تبیینی را مجاز میکند. "بالاخره ملت کرد باید حق خود را به نحوی از انحاء بگیرد". خاصیت مقوله غیر طبقاتی، غیر طبقاتی کردن و غیر انتقادی کردن نگرش کسی است که این مقوله را در سیستم فکری خود بکار میگیرد.

نمونه برجسته دیگر حرف زدن به زبان "جنبش کردستان"، و در واقع فهمیدن مسائل از دریچه‌های ماوراء طبقاتی، نحوه برخورد مقاله سوم به مقدرات "جنبش کردستان" و قضاوت رشد و پیشروی آن در دوره آتس بس تا آوارگی است. مقاله کارگر امروز تصویری حماسی از پیشروی و پیروزی جنبش بدست میدهد و سپس سوالات بی پاسخی در مورد دلایل شکست و هزیمت مطرح میکند. تصویری که از پیشروی جنبش در کردستان بدست داده میشود اینست:

"چرا و چه شد که مردمی بر گذشته از موج اعتراضات و خیزشها، که خود را کاملا پیروزمند احساس میکردند به فاصله کمی به صورت آوارگان بی پناهی درآمدند که برای حفظ جان خود به هرچیزی میآویزند... چرا و چگونه مردم مسلحی که بدنبال خیزش‌های عمومی توانسته بودند مناطق مهمی و منجمله پاره‌ای از منابع نفتی را تحت کنترل بگیرند به این سرعت به هزیمت (افتادند).. .. چرا مقاومت توده‌ای نتوانست سازمان یابد؟"

علت اینکه مقاله نمیتواند به این سوالات پاسخ جدی‌ای پیدا کند و لاجرم راه را برای ورود تبیین رسمی ناسیونالیسم کرد (خیانت آمریکا و رفع توقیف از هلیکوپترها) باز میگذارد، در اساس همان فراموش کردن "فاز اول" و ندیدن شرایط اجتماعی و چهارچوب وسیع‌تر رویدادهای اخیر در کردستان عراق است. اما در کنار این علت اصلی، درک سنتی از پیشروی جنبش هم در ذوق زدگی افراطی اولیه و هم در حیرت ناموجه بعدی در مورد هزیمت برق آسا، سهیم است. در این مقالات پیشرفت جنبش (از آنجا که "جنبش کردستان" است و نه جنبشی با ترکیب و مشخصات طبقاتی معلوم) از دریچه نگرش سنتی مبارزه پیشمرگانه در کردستان فهمیده شده. "مردم مسلحی که کنترل مناطق مهم و از جمله مناطق نفتخیز را بدست میگیرند". اگر بجای این درک از پیشروی جنبش، آنطور که سنت کمونیستی و آموخته‌های خود ما از انقلاب ایران و نیکاراگوئه و دهها نمونه مشابه تاکید میکند، در متن پیشروی سراغ شعارها، مطالبات، برنامه، نحوه حضور طبقات در صف جنبش اعتراضی و تناسب قوای آنها، پیشینه جنبش در فاز اعتراض سیاسی و غیرمسلحانه، تشکل‌های توده‌ای، رهبران رادیکال، هژمونی طبقاتی، افق حاکم بر جنبش، و فاکتورهایی را بگیریم که معمولا کمونیستها با آن پیشروی و پسروی جنبشها را قضاوت میکنند، آنوقت روشن است تبیین موجود از پیشروی جنبش باید به نحوی تعدیل شود. اما اینجا تصرف و پیشروی نظامی حاصل از تلفیقی از خیزش مردم، رنگ عوض کردن عشایر مسلح شده توسط دولت، ورود پیشمرگان جبهه و تزلزل و یاس نیروهای دولتی بعنوان کلام آخر در پیشروی

جنبش کردستان نگرسته میشود. من این را میفهمم که اگر طوفان صحرا به شکل قبل یا در اشکال تعدیل شده تری تا سقوط رژیم عراق ادامه مییافت، پیشروی نظامی در کردستان برآستی بیشترین دستاورد برای خطوط سنتی "جنبش کردستان" محسوب میشد. اینهم یک سناریو میبود. اما اگر کسی واقعا به این سناریو دل نبسته باشد و بخواهد پیشروی جنبش را و مقدرات بعدی آن را با محاسبه توانایی مادی خود جنبش ارزیابی کند، از همان ابتدا میبایست نگرانی خود را از ضعف و اغتشاش فکری، برنامه‌ای، سیاسی، سازمانی، رهبری و عملی این جنبش ابراز کند و نسبت به فاجعه‌ای که در صورت ضد حمله نظامی دولت مرکزی بر سر "جنبش کردستان" خواهد آمد هشدار بدهد و دنبال راه حل بگردد و نه اینکه اساسا به صرف تصرف نظامی همراه این جنبش احساس پیروزی کند و بعد همراه این جنبش به حیرت بیافتد. آنچه رخ داد حاصل ناگزیر دست بالا داشتن افق پیشمرگانه ناسیونالیسم کرد و جلو افتادن آن در صحنه مبارزه مردمی در کردستان بود. افق مقاله مورد بحث ما از این افق پیشمرگانه قابل تمیز نیست.

آنچه که از قرار به این پیشروی مسلحانه اهمیت موکدی میبخشد تصرف "مناطق پراهمیت و پاره‌ای از منابع نفتی" است. اینکه نفت کرکوک در استراتژی کردستان مستقل و واحد جای مهمی احراز کند قابل درک است. در این بینش نفت مناطق کردنشین عراق بعنوان یک پشتوانه و مبنای اقتصادی برای وجود کشوری به اسم کردستان اهمیت پیدا میکند. اما از این مجرا نفت کرکوک به یک فتیش در تفکر ناسیونالیستی تبدیل میشود که حتی وقتی استراتژی استقلال و وحدت کردستان بدلائل سیاسی و کنکرت کنار گذاشته میشود، باز نفت کرکوک بصورت یک رویای دست نیافتنی و قائم بذات در تفکر ملیون کردستان میدرخشد. از نظر عملی، اقتصادی و نظامی تصرف مسلحانه منابع نفتی در کردستان عراق توسط نیروهای کرد، در غیاب خواست استقلال، معنا و خاصیتی ندارد. تملک نفت کرکوک و فروش آن با اشغال اراضی بالای منابع نفت ممکن نمیشود، چرا که برخلاف انبارهای کالا، مزارع و یا احتمالا کارخانجات (در شرایط خاصی)، تصرف منابع نفتی معنی اقتصادی فوری‌ای ندارد و گرهی از کار نیروی نظامی تصرف کننده باز نمیکند. مساله برسر حق حاکمیت بر آن منطقه و لاجرم تملک حقوقی و کسب حق استخراج و صدور نفت، آنهم پس از راه اندازی صنعت نفت و حل و فصل مساله حمل و نقل و بستن قرارداد است. بنابراین تصرف منابع نفتی وقتی میتواند ارزش اقتصادی یا استراتژیکی داشته باشد که در متن حرکت برای کسب حق حاکمیت و استقلال قرار بگیرد و این، اساسا به این دلیل که آمریکا و ترکیه خوششان نیاید، قبلا توسط اپوزیسیون کرد منتفی اعلام شده بود. مساله نفت یک مساله سیاسی و بین‌المللی است و ارتشی هم که منابع نفتی را تصرف میکند هنوز بخودی خود یک قدم به استفاده اقتصادی و نظامی از نفت نزدیک تر نشده. ارتش عراق هم کل نفت کویت را تصرف کرد، اما فروش یک بشکه آن بدون رسمیت یافتن حق حاکمیت عراق بر کویت مقدور نبود. بدون توجه به این جنبه سیاسی و حقوقی مساله، گفتن اینکه "حتی پاره‌ای از مناطق نفتی را تصرف کرده بودند" بخودی خود چیزی بیش از تعظیم به فتیش قدیمی جنبش ملی در کردستان نیست. واقعیت اینست که برای جبهه کردستان، که برطبق سرخط بوش در طول این ماجرا حتی از خودمختاری هم سخن نمیگفت و در تاکید بر تمامیت ارضی عراق با رژیم عراق مسابقه گذاشته بود، "تصرف پاره‌ای از مناطق نفتی" توسط مردم یا نیروهای جبهه یک زیان مهم نظامی بود. این رژیم عراق را به جنگ و مرگ و زندگی دعوت میکرد بدون آنکه خود از نظر نظامی و یا اقتصادی خاصیت فوری‌ای داشته باشد.

## طرح "سرزمین امن"

تائید طرح سرزمین امن در شمال کردستان یکی از بارزترین نشانه‌های تناقض ناسیونالیسم با منافع توده‌های کرد بود. تا امروز مساله مردم کردستان رفع ستم ملی در چهارچوب کشورهای موجود و یا تشکیل یک کشور

مستقل بوده است. انتهای طرح پناهگاه امن بی کشور شدن مردم کرد و دچار شدن آنها به سرنوشت مردم فلسطین است. برای سازمانهای ناسیونالیست کرد، که تا همین یکسال پیش مطابق مد یکسال پیش تشکیل کمیته‌های حقوق بشر کرد و نظیر آنها را جلوی خودشان میدیدند، تبدیل شدن به نیرویی با پرستیژ بین‌المللی نظیر سازمان آزادی بخش فلسطین و به بازی گرفته شدن در سازمان ملل و مراجع مختلف لابد یک پیشرفت محسوب میشود. اما این مشروط به این است که مردم کرد به سطح بیحقوقی مردم فلسطین تنزل داده بشوند. و ظاهراً ناسیونالیسم رسمی کرد به این معامله راضی است.

اما در پس تأیید این طرح یک توهم دیگر نهفته است که باز در دیدگاه سنتی نظامیگرانه و روستایی نسبت به مساله کرد ریشه دارد. در این تفکر سرزمین امن آمریکا و انگلستان برای کردها نه با ماهیت سیاسی و حقوقی واقعی اش، بلکه در بعد صرفاً جغرافیایی اش فهمیده میشود. در حالی که از پیش معلوم است که صحبت بر سر تشکیل یک کشور مستقل کرد نیست، به صرف اینکه به نحوی از انحاء "سرزمینی" گیر کردها میاید از این طرح استقبال میشود. باز آنچه غایب است چهارچوب سیاسی و حقوقی حاکم به این طرح و معانی اجتماعی و فرهنگی و فکری آن برای مردم کرد و در واقع کل دنیای معاصر است و آنچه دیده میشود تحقق یک فیتیش قدیمی سنت ملی، یعنی "سرزمین" است. برای نیروی پیشمرگ ناسیونالیست، برای عشایر، برای روستایی در نظام پیشاسرمایه‌داری، وجود سرزمینی که دشمن سرکوبگر نتواند وارد آن بشود مزیت مهمی است. ولی برای کارگر و بورژوازی کرد مسائلی از قبیل حق شهروندی، اشتغال، سرمایه‌گذاری، توسعه اقتصادی، رشد، صنایع و نظیر اینها جزو تعاریف جامعه‌اند. هدف مبارزه اینها حتی در چهارچوب ملی نه کسب "سرزمین" به خودی خود، بلکه سرزمینی برای دربرگرفتن یک جامعه است. ابتدا روشن نیست که چرا طبقات اصلی جامعه سرمایه‌داری در کردستان باید از ایجاد منطقه امنی برای نگهداری غیراجتماعی افراد کرد خوشحال باشند.

همین تعلق خاطر فیتیشیستی به "سرزمین" و غفلت از معنی حقوقی و اجتماعی و صد البته سیاسی طرح پناهگاه امن را در مقاله کارگر امروز میبینیم. گفته میشود:

"حتی پیشنهاد اولیه "منطقه امن"، بخاطر اینکه به هر دو ممکن بود در آینده متضمن نوعی موقعیت سیاسی - جغرافیایی برای کردها باشد، کنار گذاشته شد و اکنون تمام تحفه سردمداران "نظم نوین جهانی" برای خلق کرد "پناهگاه امنی برای آوارگان" است. اردوگاههایی که جز "صبرا" و "شتیلا" کردها برای دائمی کردن موقعیت آوارگی آنها قرار نیست چیز دیگری باشد."

بعبارت دیگر اگر صحبت سر منطقه و سرزمینی برای کردها بود "یک حرفی"، اما این طرح به طرح "اردوگاه آوارگان" تقلیل داده شده. شخصاً نمیدانم اینجا بر مبنای کدام مشاهدات وجود چرخشی در طرح "سرزمین امن" استنتاج شده. واضح است که این طرح بتدریج تدقیق شده. اما اساس آن تغییر نکرده: ایجاد منطقه امنی زیر نظر انگلستان و آمریکا و یا سازمان ملل که کردها در آن از تعرض رژیم عراق مصون باشند تا سیل آواره به کشورهای همسایه و متعاقباً به کشورهای غربی سرازیر نشود. از ابتدا هم اعلام کردند که این موقتی خواهد بود و به معنای تجزیه عراق نیست. عملاً هم منطقه وسیعی را زیر پوشش نیروهای خارجی قرار دادند. بهرحال این مساله‌ای فرعی است. مساله اصلی خوشنودی مقاله از همان ایده اولیه است. اینجا اینطور جلوه داده میشود که گویا دائمی شدن آوارگی مردم کرد از تبدیل طرح "سرزمین امن" به "پناهگاه امن" شروع میشود. حال آنکه همان طرح سرزمین امن، بدلتلی که گفتم، این دورنما را جلوی مردم کرد گرفت. منتها ظاهراً چون آنجا صحبت از سرزمین بود خیری در آن نهفته بود.



باز یک جنبه مهم این نوع برخورد نگرستن از دریچه چشم منافع ملی معین است. مستقل از تاثیراتش روی مردم کرد، طرح منطقه امن یک طرح استعماری است که در آن انگلستان و آمریکا رسماً دارند برای مردم دنیا تکلیف معلوم میکنند و به دخالت‌های این چنینی در سطح جهان از نو مشروعیت میدهند. حتی اگر این طرح "متضمن نوعی موقعیت سیاسی-جغرافیایی برای کردها" بود، یک کمونیست باید آن را بعنوان احیای روشهای استعماری و تعرضی به دستاوردهای تاکنونی زحمتکشان دنیا علیه دخالت‌های عریان امپریالیستی محکوم میکرد. بهر قیمت که قرار نیست "نوعی موقعیت سیاسی و جغرافیایی" برای کردها بدست بیاید. ملت مظلوم یهود و موقعیت سیاسی-جغرافیایی فعلی اش جلوی چشم همه ماست. این بی‌اعتنایی به جهان و کلیت وسیع تر انسانی و سیاسی همانطور که گفتم مشخصه ملی‌گرایی و هرنوع ایدئولوژی مبتنی بر تقسیم انسانها به خودی و بیگانه است.

\*\*\*\*\*

در این نوشته خود را به اهم موضوعات مورد اشاره در این مقالات محدود کردم. علاوه بر این مقالات رفیق مهتدی در مقطع زمانی مشخصی نوشته شده و بنظر من اصولی نبود مشاهدات بعدی از روند رویدادها در کردستان و یا اطلاعات دقیقتری که بعداً بدست ما رسید و در مقالات رفیق منظور نشده در نوشته من انعکاس پیدا کند. یکی از این نمونه‌ها جنبش شورایی در کردستان است که در این نوشته کلاً به بحث آن وارد نشدم. با اینحال نکات متعدد دیگری در مقالات فوق باقی میماند که میتوانست مورد نقد قرار بگیرد. اما ورود به اینها مطلب را از اینهم طولانی تر میکرد.

من در باره نکاتی که در این مقالات آمده نظر دادم. آنچه نوشته شده ناسیونالیستی است. اما جدایی واقعی و براتب مهم تر این نگرش از سوسیالیسم و کمونیسم را نه در آنچه نوشته شده بلکه در آنچه نوشته نشده باید جستجو کرد. رها کردن افق جهانی و عدم نگرش به مساله کرد در متن یک تقابل وسیع تر طبقاتی در خارج مرزهای کردستان، ندیدن عروج میلیتاریسم امپریالیستی، ندیدن رشد شکافهای ملی میان زحمتکش کرد و عرب، ندیدن تلاش بورژوازی در جهت تبدیل کرد به مشابه یک ملت به پایگاه دخالت امپریالیستی در منطقه، ندیدن راه حل ارتجاعی و شبه اسرائیلی و از بالای قدرتهای امپریالیستی برای مساله کرد، ندیدن تاثیر توهمات ملت کرد و اپوزیسیون بورژوایی کردستان عراق بر جنبش ضد جنگ و بر مبارزه کارگر غربی علیه بورژوازی تجاوزگر خودی، جدا کردن تجربه کرد از یکی از مهمترین بحران‌های سیاسی بین‌المللی و لذا کمک به مخدوش کردن حافظه تاریخی کارگران، و بویژه کارگر و زحمتکش کرد، در قبال این بحران وسیع تر، ندیدن نظم ارتجاعی ای که از جمله (و درحاشیه) با سوء استفاده از ستمکشی مردم کردستان دارد در کل دنیا شکل میگیرد، اینها مقالات فوق را تماماً نسبت به سنت کمونیستی بیگانه میکند و جزو میراث ناسیونالیسم رادیکال کرد قرار میدهد.